



۷	سرسخن
۱۱	دییاجه
۵۰	گیومرت
۵۹	هوشنگ
۶۳	طهمورت
۶۸	جمشید
۹۱	ضحاک
۱۵۲	فریدون
۲۷۹	منوچهر
۴۴۸	نودر
۴۸۸	زَوُ
۵۰۳	کیقباد
۵۲۱	کیکائوس
۵۲۱	داستانِ جنگِ مازندران

۶ فهرست مطالب

۶۰۲	داستانِ جنگِ هاماوران.....
۶۳۹	داستانِ رستم و هفت گُردان
۶۵۳	رستم و سهراب.....
۷۶۳	سیاوخش
۱۰۲۱	کینِ سیاوخش.....
۱۰۶۳	رفتنِ گیو به ترکستان.....
۱۱۲۶	کِیخسرو.....
۱۱۲۶	عَرَض کردنِ کِیخسرو.....
۱۱۵۴	فَرودِ سیاوخش



نگارنده پس از تألیف کتاب واج‌شناسی شاهنامه، چنان‌که در پیشگفتار آن نوشته‌ام، دیگر قصد نداشت تا درباره شاهنامه دست به نگارش کتابی زند. ولی چون یادداشت‌های شاهنامه که برای پیرایش نخستین نگارش یافته بود، از یک سو به مسائلی می‌پرداخت که مورد نیاز هرکس نبود، و از سوی دیگر نیاز همه خوانندگان را در توضیح و تفسیر ابیات و شرح نکات دستوری به‌خوبی برآورده نمی‌کرد و شماره ابیات آن نیز همیشه با شماره ابیات پیرایش دوم همخوانی نداشت، نگارنده را با وجود سایه گرفتن سال بر آن داشت تا فرصتی را که هنوز از عمر باقی است، بر سر برآوردن این نیاز گذارد.

اساس نگارش کتاب حاضر نخست همان یادداشت‌های شاهنامه است. ولی از یک سو برخی مطالب آن کتاب که در زمینه‌هایی فراتر از تفسیر ابیات و شرح نکات دستوری بود، حذف یا کوتاه شد یا بدان (با نشانه کوتاه‌نویسی: پاشا) ارجاع داده شد (مگر در موارد اندکی که نکاتی تازه به نظر رسید که پیش از آن در

یادداشت‌ها بدان اشاره نشده بود)، و از سوی دیگر نکات بسیاری در توضیح و تفسیر بیت‌ها افزوده شد. همچنین در موارد بسیاری در هر کجا که مناسب دانسته شده است (ولی تنها یک بار)، صورت ایرانی میانه، به‌ویژه پارسی میانه (با نشانه کوتاه‌نویسی: پامیا) و مانوی تُرفانی (با نشانه کوتاه‌نویسی: مانوی) و پارتی که با فارسی نوین پیوند تنگاتنگ دارند، و گهگاه صورت ایرانی باستان، اوستایی و پارسی باستان (با نشان کوتاه‌نویسی: پابا)، و نیز اندک‌شمار صورت‌های سُغدی، یونانی، لاتینی، سُریانی و عربی آمده است، ولی تنها تا آنجایی که با شاهنامه ارتباط داشته باشد و به دریافت آن کمک کند. بیش از این اندازه، یعنی به دست دادن ریشه‌ها، که کاری ناقص نیز خواهد بود، ارتباطی با توضیح و تفسیر متن شاهنامه ندارد، بلکه پژوهشی است جدا که برای آن تألیفات کامل‌تری در دست است.

در بسیار جاها، به گواه‌های دیگر در خود متن شاهنامه بازگشت داده‌ایم (اگر گواه از همان داستان بوده، تنها با ذکر شماره بیت، و گرنه با ثبت شماره دفتر و شماره صفحه و شماره بیت)، تا در ضمن تأیید نظر خود، خواننده با زبان و شیوه بیان سراینده آشنایی بیشتری پیدا کند، ولی گاه این بازگشت‌ها نه به متن شاهنامه، بلکه به متن گزارش شاهنامه است. از این رو اگر جوینده خواسته خود را در متن شاهنامه نیافت، نگاهی نیز در زیر شماره همان بیت به گزارش بیندازد. با این همه، خوانندگان بهتر است که همراه کتاب حاضر، واژه‌نامه شاهنامه (در این گزارش با نشانه واشا) از انتشارات همین ناشر را در دسترس داشته باشند. همچنین به خوانندگانی که خواهان دانستن خوانش خود سراینده یا نزدیک به زمان و زبان او هستند، کتاب واج‌شناسی شاهنامه (انتشارات بنیاد موقوفات افشار، تهران ۱۳۹۸) را پیشنهاد می‌کنیم.

کوشش نگارنده در این گزارش بر این بوده است که در تفسیر بیت‌ها نکته‌ای را پوشیده نگذارد، بی آنکه با انباشتن آگاهی‌های گوناگون، ولی ناهمگون، چنان‌که در برخی تفسیرها دیده می‌شود و از مرز و موضوع پژوهش بیرون است، بیهوده بر حجم کتاب و هزینه آن بیفزاید. از این رو از شرح و توضیح واژه‌به‌واژه متن خودداری شد، زیرا هدف ما توضیح و تفسیر دشواری‌های متن شاهنامه است و نه تدریس زبان فارسی. از سوی دیگر، با وجود توضیح واژه‌ها و ترکیبات و نکات دستوری، گاه باز از تمامی مصراع یا بیت تفسیری کلی انجام گرفته است و گاه نیز پس از توضیح دشواری‌های متن، شرح کلی آن به عهده خود خواننده واگذار شده است تا ذوق و کوشش او یکسره بیکار نماند. توضیحات مختلف در چارچوب یک بیت همیشه با یک خط تیره (—) از هم جدا شده‌اند. روش ما در تفسیر متن شاهنامه به دو گونه است. یکی درون‌بیتی، یعنی شرح و توضیح بیت کمابیش برابر با محتوای بیت، ولی به لفظی دیگر تا دریافت آن بیت برای خوانندگان امروز آسان‌تر باشد. سپس در صورت نیاز یک تفسیر میان‌بیتی، یعنی توضیح آنچه لفظاً در بیت نیست، ولی در قصد داستان است و بیان آن به دریافت بهتر بیت کمک می‌کند، افزوده شده است. این تفسیرهای میان‌بیتی در خلال همان تفسیرهای درون‌بیتی می‌آیند، ولی همیشه در میان دو کمانک نهاده شده‌اند. در این گزارش، تفسیرهای فرامتنی که ورود و فرود به جهان خیال است، هرچند به پسند بسیاری از خوانندگان ایرانی است، راهی ندارد.

به گمان نگارنده، اگر دانشجویان و دیگر آموزندگان این کتاب ارجمنند، همین بخش نخستین گزارش را که نزدیک یک‌چهارم همه کتاب را در بر می‌گیرد، به‌خوبی فراگیرند، با زبان و شیوه بیان سراینده آشنا شده و بسیاری از

دشواری‌های متن در دیگر بخش‌های کتاب بر آنان گشوده خواهد شد. نگارنده امیدوار است که پس از به پایان بردن این گزارش، بتواند برای آسانی کار بهره‌وران، چند نمایه نیز (نمایه واژگان و ترکیبات و عبارات، نمایه نکات دستوری، نمایه واژگان ایرانی میانه، و شاید یک نمایه موضوعی) به پایان کتاب یا در دفتری ضمیمه بيفزاید.

نمونه‌خوانی و ویراستاری این کتاب را وامدار آقای پژمان واسعی هستم که با دقتی موشکاف به این کار پرداختند. ایشان نه تنها نادرستی‌های حروفزنی/تاپی کتاب را اصلاح کردند - نادرستی‌هایی که هم به سبب ناآشنایی من با کار حروفزنی و هم به علت ناتوانی چشم من که در اثر کهنسالی نه کارگشته که کُشته کار شده است، از چند بار به انبار رسیده بود -، بلکه نیز نکات بسیاری را به من یادآوری کردند و مرا به بازنگری و بازاندیشی برانگیختند.

سپاسمندم همچنین از دوست ارجمندم استاد دکتر محمد افشین‌وفایی که در نبودن من در ایران، سرپرستی این کار را عهده‌دار شدند و مرا رهین لطف خود کردند.

همچنین وظیفه خود می‌دانم که کمال امتنان خود را از مدیر فرهنگ‌دوست انتشارات سخن، جناب آقای علی اصغر علمی و همکاران ایشان ابراز بدارم.

جلال خالقی مطلق

هامبورگ، مهرماه هزار و چهارصد خورشیدی



[ب ۱] در شاهنامه جان (پامیا، مانوی، پارتی: gyān) دارای سه معنی است:

۱. نیروی زنده بودن در هر جاندار؛ ۲. نفس، روان؛ ۳. روح، روان. در این بیت اگرچه معنی نخستین آشکارتر می‌نماید، ولی به‌ویژه در اینجا که با خرد همراه است، به معنی دوم و مانند روان یکی از دانشواژه‌های فلسفی شاهنامه است که بیرون از این کتاب در این معنی کمتر به کار رفته و جای خود را به نفس داده است. — خرد (پامیا، مانوی، پارتی: xrad) یعنی «عقل» و در اینجا عقل اوّل (عقل کلّی، عقل اعلی) که به اعتقاد فیلسوفان مشائی «نخستین صدور از ذات خداوند» و به تعریف اهل اشراق «نخستین پرتو از ذات خداوند» است (در این باره < یاشا، یکم، ص ۱-۲، ب ۱). — که در مصراع دوم که تعلیلی است در بیان علّت و سبب. — مرجع ضمیر این «نام خداوند» در مصراع یکم است. — معنی این بیت چیست؟ می‌گوید: سخن را به نام آفریننده جان/ نفس و خرد آغاز می‌کنیم، زیرا که اندیشه ما از این

«به نام خداوند» آغاز کردن، یعنی «از خداوند یاد کردن» برتر نمی‌رود. خواست شاعر چیست؟ نام بردن از خداوند و یاد کردن از او، یعنی خستو شدن به هستی او، ولی الزاماً به معنی شناخت هستی او و پی بردن به چند و چون کار خداوند و چگونگی آفرینش او نیست. شاعر در همین نخستین بیت کتاب خود بحثی را آغاز می‌کند که سپس آن را چه در همین دیباجه و چه بارها در جاهای دیگر کتاب دنبال کرده است. درونمایهٔ بیت‌های ۲-۱۵ گسترش محتوای همین بیت نخستین است: شناخت چیستی خداوند و چند و چون کار او، کسی که آسمان و زمین، زمان و مکان، جماد و گیاه و جانور و همه هستی را آفریده است، از نیروی شناخت ما دور است، زیرا جان و خرد آفریدهٔ اوست، پس او در آنچه خود آفریده است درنیاید. از این رو شناخت ایزد نه تنها به چشم سر، بلکه به نیروی جان و خرد نیز شدنی نیست و نمی‌توان او را با این آلات خرد و جان و رای و زبان شناخت و ستود. ناچار باید تنها به دلیل وجود آفرینش، به هستی خداوند و توانایی و دانایی و یکتایی او خستو بود، او را پرستید و به فرمان او کار کرد.

[ب ۲] نام (پامیا، مانوی، پارتی: nām) در اینجا یعنی «هستی، گون» (برای شرح بیشتر < یاشا، یکم، ص ۲، ب ۲). — جای (پامیا، مانوی: gyāg؛ پارتی: wyāg) یعنی «مکان» و به گونهٔ جایگاه نیز می‌آید.

[ب ۴] نام یعنی «هستی، گون» (< ب ۲) و یا شاید در اینجا به همان معنی «اسم» باشد. — نشان (پامیا: nišān؛ مانوی، پارتی: nišān) در اینجا یعنی «صفت». — گمان (پامیا، مانوی: gumān) یعنی «تصوّر، وهم، پنداشت». — نگارنده، اسم فاعل از نگاریدن، به معنی «نقاش، مصوّر، رسّام؛ نویسنده»

دبیاجه ۱۳

در اینجا یعنی «آفریننده». — گوهر (پامیا، مانوی: gōhr؛ تازی گشته: جوهر) دارای معانی بسیار است (< واشا) در اینجا به معنی «جسم» است و برشده گوهر در اینجا یعنی «عناصر برین، اجرام آسمانی، آسمان و خورشید و ماه و ستارگان». — می گوید: خداوند برتر و بیرون از اسم و صفت و دور از پنداشت ماست. او آفریننده آسمان و اختران است.

[ب ۵] بیننده در اینجا یعنی «چشم، دیده». می گوید: به چشمان خود خداوند را نخواهی دید، پس بیهوده چشمان خود را آزار نده! این یک دیدگاه معتزلی است که با «رؤیت» (یعنی دیدن باری تعالی به چشم) مخالف است. به دلیل این بیت، فردوسی را رافضی و معتزلی می دانستند (< یاشا، یکم، ص ۳، ب ۵).
[ب ۶] نام در اینجا نیز یعنی «هستی، گون» (< ب ۲). — جایگاه یعنی «جای، مکان» (< ب ۲).

[ب ۷] گوهر در اینجا نیز یعنی «جسم» (< ب ۴). — جان در اینجا به معنی «نفس جزئی یا انسانی» و خرد به معنی «عقل جزئی یا انسانی» است. — می گوید: بحث و گفت و گوی ما اگر از دایره اجسام (که به چشم دیده می شوند) بیرون رود، عقل و نفس ما به چگونگی آن راه نمی یابد.

[ب ۸] سَدَسْخُن (سُخُن) (پامیا، مانوی، پارتی: saxwan) در شاهنامه به چند معنی به کار رفته است (< واشا). در اینجا به معنی «موضوع، مسئله، مطلب» است. — سَتُودَن (پامیا: stūdan؛ مانوی: istūdan؛ پارتی: -istāw) در اینجا و بیت های ۹ و ۱۱ به معنی «توصیف کردن و برشمردن صفات خداوند» به کار رفته است، زیرا — چنان که در مصراع دوم نیز می گوید — ما کسی (چیزی، جایی) را می توانیم ستایش کنیم که او (آن) را ببینیم و بشناسیم. — می گوید:

هرگاه خرد ما بخواهد به توصیف موضوعی پردازد، چیزی را برمی‌گزیند که بتواند آن را ببیند.

[ب ۹] چو کوتاه چون (پامیا: čiyōn؛ مانوی: čē'ōn؛ پارتی: čawāgōn) در شاهنامه دارای کاربردهای چندی است (< واشا)، در اینجا به معنی «چنان‌که، بدان‌گونه که، آنچنان‌که». — در دنبالهٔ مطلب بیت پیشین می‌گوید: (ولی) هیچ‌کس نمی‌تواند خداوند را آنچنان‌که او هست، توصیف کند. از این رو وظیفهٔ انسان این است که (به جای بحث دربارهٔ چیستی خداوند، بر وجود او به دلیل آفرینش خستو شود و) کمر به فرمان او (که به‌وسیلهٔ پیامبران صادر می‌گردد) ببندد.

[ب ۱۰] سنجیدن (مصدر گذرا / متعدی) ساخته‌شده از مادهٔ مضارع سَخْتَن / سَنَج (پامیا: saxtan / sanj)، به معنی «وزن کردن، ارزش گذاشتن، اندازه گرفتن، مقایسه کردن...» و در اینجا «تعیین کردن». — سَخْتَه (اسم مفعول) یعنی «تعیین‌شده». — گَی (واژک پرسش؛ پامیا، مانوی: kay؛ پارتی: kaḍ) در اینجا در بیان انکار. — می‌گوید: عقل و نفس ما را (که وسیلهٔ شناخت ما هستند) خداوند تعیین کرده است. از این رو او چگونه می‌تواند در تفکر ما (که زادهٔ خرد) تعیین‌شدهٔ خود اوست، درآید؟!

[ب ۱۱] در مصراع نخستین، هم می‌توان رای، در اینجا به معنی «اندیشه، تفکر» و جان «نفس» و زوان را مضاف‌الیه گرفت، و هم مضاف‌الیه را تنها شامل رای دانست و آلتِ رای را به معنی «خرد» گرفت. — گَی < ب ۹. — می‌گوید: با این ابزارهای/ وسایل اندیشه و نفس و زبان (یا: با این عقل/ خرد، نفس و زبان) چگونه می‌توان (هستی) خداوند را شناخت و توصیف کرد؟!

دبیاجه ۱۵

[ب ۱۲] حُـ (حـ) ستو (پامیا: xwastūg) یعنی «مُقر، معترف، باورمند». به گونهٔ حُستون و هستو نیز آمده است. — بیکار یعنی «باطل، بیهوده». — یکسو شدن یعنی «کناره جُستن، دور شدن». — می‌گوید: باید به هستی خداوند (به دلیل آفرینش او و نه دیدن او) معترف شوی و از بحث‌های بیهوده (دربارهٔ اثبات واجب‌الوجود) دور شوی!

[ب ۱۳] می‌گوید: باید خداوند را بنده باشی و جویای راه و آیین درست و به دستورات خداوند (که به وسیلهٔ پیامبران صادر گردیده) با دقت توجه کنی!

[ب ۱۴-۱۵] در بیت ۱۴ پیر (پامیا، مانوی: pīr) به معنی «افسرده، پژمرده» است. — پُرنا (پامیا: purnāy) «جوان» در اینجا کنایه از «شاداب، سرزنده» است. — در بیت ۱۵ پرده (پامیا: pardag) در اینجا یعنی «مرحله، جا، موضع، محل». — سَخُن < ب ۷. — مرواژکی است که برای تأکید فاعل و بیشتر مفعول، پیش از آنها آید و از ویژگی‌های فارسی پیش از سدهٔ ششم است. — می‌گوید: (بی‌گمان) دانایی توانایی می‌آورد و از دانستن دلِ افسرده شاداب و جوان می‌گردد، (ولیکن) به مسائل بالاتر از این مرحله کسی را راه نیست و اندیشهٔ ما از راز هستی و آفرینش بی‌خبر است (نیز < یاشا، یکم، ص ۴-۵، ب ۱۴-۱۵).

[ب ۱۶] اندر خوردن یعنی «مناسب بودن» (نیز < یاشا، یکم، ص ۵، ب ۱۶).

[ب ۱۷] حرف اضافهٔ از (پامیا، مانوی: az؛ پارتی: až) در مصراع نخستین نشانهٔ قیاس است و در مصراع دوم در بیان سبب. — می‌گوید: از همهٔ داده‌های ایزد خرد بهتر است، از این رو به سبب رعایت داد و حق‌شناسی ستودن خرد اولی است.

[ب ۱۹] شناسهٔ پیوستهٔ ـت (پامیا: it)؛ خوانش فارسی: ات، ات) در زویت

در هر سه جا در حالت بایی است، به معنی «تورا، بهر تو». — غمی به معنی «غمگین» در اینجا به جای و به معنی غمگینی «اندوه» به کار رفته است (اسم معنی / حاصل مصدر به جای اسم، مانند: شاد به جای شادی... یا شاد، یکم، ص ۶، ب ۱۹). غمی در معنی «غمگین» (صفت نسبی به جای صفت مرکب) نیز به کار رفته است (< یکم ۵۹۱/۱۱۸). — فُزونی (پامیا: abzōnīg) یعنی «فراوانی، وفور، نعمت». — کمی (اسم معنی / حاصل مصدر) یعنی «کاستی، کمبود، نقصان». — می گوید: نصیب تو از خرد، هم شادمانی و فراوانی است (اگر از خرد بهره مند باشی) و هم اندوه و کاستی (اگر از آن بی بهره باشی).

[ب ۲۰] روشن‌رُوان یا جانِ روشن یعنی «نفسِ لامعه». از آنجایی که از دید فلسفی نفس جنبهٔ قابلیت دارد، یعنی عقل بالقوه است، نیاز به هدایت عقل / خرد دارد که دارای جنبهٔ فعلیت است، یعنی عقل فَعّال / خرد کوشاست. از این رو اگر خرد تیره و گمراه باشد، نمی‌تواند راهنمایی نفس را به عهده گیرد، حتی اگر نفس لَوّامه باشد (برای توضیح بیشتر < یا شاد، یکم، ص ۶-۷، ب ۲۰). — زمان (پامیا، مانوی: zamān؛ پارتی: žamān) در اینجا یعنی «دَم، لحظه، آن».

[ب ۲۱] سَخْن‌گوی در اینجا یعنی «سخندان، سخنور» و صفت مرد است که پیش از موصوف نشسته و کسرهٔ اضافهٔ آن افتاده است. — بَر کوتاه بار (پامیا، مانوی، پارتی: bār) یعنی «ثمر، میوه» و بَر خوردن «متمّع شدن، ثمر بردن».

[ب ۲۲] در مصراع نخستین حرف اضافهٔ ز نشانهٔ آغاز مکانی است، به معنی «به» و «خرد را ز پیش داشتن» یعنی «خرد را راهنمای خود داشتن». — می‌گوید: کسی که خرد رهنمون او نیست، از کارهای خود چیزی جز دل‌آزدگی و پشیمانی نخواهد برد.

دبیاجه ۱۷

[ب ۲۳] هُشیوار به معنی «هوشیار، هوشمند» ترکیب شده است از: هُش (کوتاه هوش، پامیا: ōš؛ مانوی، پارتی: uš) + ی (میانوند و بازمانده شناسه در حالت اضافی < خوالیگر، شبیخون، کاریگر، کدیور...) + وار (پسوندها دارندگی و اتصاف)، به معنی «حامل، برنده؛ - گر». - می گوید: مردم هوشمند کسی را که خرد رهنمون او نیست، دیوانه می نامند و خویشان و آشنایانش او را بیگانه به شمار می آورند و از او دوری می گزینند.

[ب ۲۴] گُسیته خرد (صفت مرگب، ساخته شده از اسم مفعول و اسم) یعنی «کسی که خرد از او بریده، بی خرد».

[ب ۲۵] نِگریستن (فعل گذرا/ متعدی ساخته شده از: نِگریست (بن ماضی جعلی که خود ساخته شده از بن مضارع نگر + یست) + [ت-]ن؛ (نمونه های دیگر: آراستن، بایستن، توانستن، دانستن، ریستن، زیستن، شایستن، گریستن) یعنی «به دقت نگاه کردن، توجه نمودن». - پیش از این گفته شد که در مراتب اندیشیدن عقل درجه ای بالاتر از نفس است و راهنمای اوست، یعنی چون چشم اوست. اکنون همان گونه که بی نیروی بینایی نمی توان جهان را به شادی گذرانید، بدون خرد نیز نمی توان! (نیز < یاشا، یکم، ص ۷-۸، ب ۲۵).

[ب ۲۶-۲۷] نَخُست آفرینش (با پیشی صفت بر موصوف و افتادن کسره اضافه) یعنی «خلق اول، آفرینش نخستین». - پاس (پامیا، مانوی: pās) در هر دو بیت یعنی «نگهبان، پاسبان، محافظ». - آن ضمیر ملکی است در بیان اختصاص و تعلق و در اینجا عطف به نگهبان است. - می گوید: بدان که اولین چیزی که خداوند آفرید عقل است که نگهبان نفس است و نگهبان سه نگهبان ما که عبارت اند از چشم و گوش و زبان ما (تا این سه به دیدن بد

و شنیدنِ بد و گفتنِ بد روی نکنند) که هر چه از زشت و زیبا به مردم می‌رسد از راه این سه عضو است (نیز < یاشا، یکم، ص ۸، ب ۲۶). — در فرهنگ و هنر مغرب‌زمین این پاسبانی سه عضو را از زشتی و بدی به‌وسیلهٔ تندیس سه میمون نشان می‌دهند که هر یک با دستان خود چشم و گوش و دهان خود را گرفته‌اند.

[ب ۲۸] می‌گوید: اهمّیت و مقام عقل و نفس به اندازه‌ای است که کسی از عهدهٔ ستایش و توصیف آن برنمی‌آید، و فرض اینکه من از عهدهٔ این کار برآیم، کسی یارای شنیدن و دریافتن آن را ندارد.

[ب ۲۹] کس (از مبهمات؛ پامیا، مانوی: kas) در اینجا به معنی «شخص اهل و شایسته، مقابلِ ناکس» است. — شاعر خطاب به خود می‌گوید: ای حکیم، چون شنوندهٔ اهل و سزاواری نداری، لب از سخن (توصیفِ خرد) فروبند که سودی ندارد و بپرداز به چگونگی آفرینش.

[ب ۳۰] شاعر در این بیت دوباره به همان موضوع بیت‌های ۱۰ و ۱۱ باز می‌گردد و می‌گوید: تو آفریده‌شدهٔ کردگار هستی و از این رو به‌هیچ‌روی (از چیستی او) آگاهی نداری. — در شاهنامه شماری ترکیبات عطفیِ تبیینی داریم، مانند نیک و بد، هست و نیست، بود و نبود، آشکار و نهان، سود و زیان، کم و بیش، نام و ننگ... که به معنی «اصلاً، هرچه هست، به‌تمامی...» به کار رفته‌اند. — این بیت را می‌توان همچنین در ارتباط با مصراع نخستین بیت ۲۹ و بیت‌های ۳۱-۳۳ نیز گرفت و چنین دریافت: تو با آنکه آفریدهٔ کردگار دانا هستی، از هیچ چیز آگاهی نداری! ولی در واقع در ارتباط با بیت‌های ۱۰ و ۱۱ است و می‌گوید: تو از آنجا که آفریدهٔ خداوندی (از راز آفرینش) به‌کلی ناآگاهی.

[ب ۳۱] شاعر در این بیت به وظیفه انسان در کار آموختن و آموزاندن اشاره دارد و می‌گوید: راه به دانش را از داندگان بجوی (از دانایان دانش آموز و سپس) به هر جا برو و (آن را) به هر کس منتقل کن!

[ب ۳۲] سَخُن در اینجا یعنی «گفتار». — یک زمان در اینجا یعنی «یک لحظه» (< ب ۲۰). — غُنودن/ غُنُو یعنی «خوابیدن، آسودن».

[ب ۳۳] دیدار یافتن در اینجا یعنی «آشنا شدن، دست یافتن». — سَخُن در اینجا یعنی «گفتار دانشمندانه و دانش‌بار» و خواست از شاخِ سَخُن در واقع یعنی «درخت دانش». — می‌گوید: اگر بر درخت دانش و معرفت دست یابی، خواهی دید که بار این درخت پایان ندارد.

[ب ۳۴-۵۷] آنچه شاعر در این بیت‌ها در مراتب آفرینش می‌گوید، در کرشاسپنامه و ویس و رامین نیز آمده است. اسدی مأخذ خود را گفته «دانا» نام برده که شاید منظور او فردوسی باشد (< یاشا، یکم، ص ۸-۱۰، ب ۳۴-۶۰).

[ب ۳۴] سرِ مایه یعنی «اصل و منشأ» که با حذف کسره اضافه سرمایه «اصل، اساس؛ ثروت (اصلی)» شده است. — «سرِ مایه گوه‌ران» یعنی «اصل و منشأ اجسام جهان مادی». — از نَحُست در اینجا یعنی «ازل، در آغاز زمان». — می‌گوید: پیش از هر چیز باید اصل و منشأ جهان مادی را در ازل به‌درستی بشناسی!

[ب ۳۵] که در اینجا که بیانی است در شرح و توضیح. — ناچیز در اینجا یعنی «عدم، نابود، نیست» و چیز (پامیا، پارتی: čiš؛ مانوی: tis) در اینجا مقابل آن است، به معنی «بودنی، وجود هر چیز». — می‌گوید: (آنچه باید بشناسی این است) که خداوند از عدم و نیستی وجود و هستی آفرید و با این کار توانایی خود را آشکار ساخت.

[ب ۳۶] خاستگاه شناسهٔ او (پامیا، مانوی: *ōy*) یزدان در بیت پیشین است. — مایهٔ گوهر < ب ۳۴. — آمدن در اینجا در حالت ناگذر و به معنی «به وجود آمدن، پدید آمدن، آفریده شدن» است. — برآورده (اسم مفعول) یعنی «پدیدکرده، به وجود آورده». — می‌گوید: از سوی یزدان چهار اصل اجسام/تومندی‌ها (آتش، باد، آب، خاک) آفریده شد و یزدان (به سبب دانایی و توانایی که داشت) این کار را بی هیچ‌گونه صرف رنج و زمان پدید آورد.

[ب ۳۷] «برشدهٔ تابناک» (صفت مرکب از اسم مفعول و صفت) و خواست از «آتش برشدهٔ تابناک» یعنی «آتش درخشانِ بالارفته» خورشید است. — ترتیب جایگزینی چهار عنصر: آتش، باد، آب و خاک (نیز < یاشا، یکم، ص ۱۰-۱۱، ب ۳۷).

[ب ۳۸-۳۹] می‌گوید: در اثر حرکت و جنبش آتش، گرمی پدید آمد و از گرمی خشکی، و از خشکی سردی و برودت، و از سردی تری و رطوبت. — بدین ترتیب از میان چهار عنصر، آتش اصلی‌تر است، چنان‌که در جایی دیگر در برتری آتش در دین زردشت آمده است: همان قبله‌شان برترین گوهرست + که از آب و خاک و هوا برترست (< دوم ۱۴۸۶/۹۳۷). موضوع برتری آتش (پامیا: *ātaxš*) بر خاک (پامیا: *xāk*) یا برعکس، یکی از گفت‌وگوهای فلسفی-دینی آن زمان بود (< یاشا، یکم، ص ۱۰-۱۱، ب ۳۷).

[ب ۴۰] «به جای آمدن» یعنی «پدید گشتن». — *aspinj* (پامیا): «جای موقت»؛ مانوی، پارتی: *ispinj* «مهمانخانه») یعنی «موقت» و *سرای سپنجی* کنایه از «جهان» است.

[ب ۴۱] خواست از گهرها همان چهار عنصر است. — «یک اندر دگر ساختن»

دییاجه ۲۱

یعنی «با یکدیگر سازش کردن و در هم پیوستن». — «گردن برافراختن» به معنی «قد علم کردن» و کنایه از «آماده کار شدن» است.

[ب ۴۲] می‌گوید: (از به هم پیوستن چهار عنصر و کار آنها) این گنبد آسمان تیزگرد که هر دم عجایب (یا: حیرت) آورد، پدید آمد.

[ب ۴۳] داه اشباع ده است. — بُرج واژه‌ای معرب است (یونانی: *pýrgos*; لاتینی: *burgus*; آلمانی: *Burg*). برابر فارسی آن بخش است (< واشا، زیر برج، ش ۶). — بخشیدن (پامیا: *baxš- baxtan*; مانوی، پارتی: *baxš-*) «تقسیم کردن». — می‌گوید: در آسمان دوازده برج پدید آمد و خداوند دانا آنها را آنچنان که سزاوار و بایسته دید، تقسیم و برقرار کرد.

[ب ۴۴] ابر (حرف اضافه؛ پامیا، مانوی، پارتی: *abar*) «بر». — داه < ب ۴۳. — خواست از هفت «هفت سیاره» است. — کدخدای (پامیا: *kadag-xwadāy*; مانوی، پارتی: *kade-xwadāy*) در اینجا یک دانشواژه اخترشناسی است، به معنی «صاحب، خداوند، رب» (< یاشا، یکم، ص ۱۱-۱۲، ب ۴۳-۴۴). — سزاوار (پامیا: *sazāgwār*) قید کیفیت است، به معنی «چنان که باید، پسندیده و مناسب». — می‌گوید: دوازده برج به زیر فرمان هفت سیاره (ستارگان رونده) درآمدند و هریک در جای بایسته و درست خود قرار گرفتند. — نام هفت سیاره (ستارگان رونده) چنین است: کیوان (پامیا: *kēwān*; عربی: *زُحَل*؛ آلمانی، انگلیسی: *Saturn*); اورمزد (پامیا: *Ohrmazd*; عربی: *مُستَری* / برجیس؛ آلمانی، انگلیسی: *Jupiter*); بهرام (پامیا: *Wahrām*; عربی: *مَریخ*؛ آلمانی، انگلیسی: *Mars*); خور / خورشید / آفتاب (پامیا: *Xwar*; عربی: *شَمس*؛ آلمانی: *Sonne*; انگلیسی: *Sun*); ناهید (پامیا:

Anāhīd؛ عربی: زُهرَه؛ آلمانی، انگلیسی: Venus)؛ تیر (پامیا: Tīr؛ عربی: عَطارد؛ آلمانی: Merkur؛ انگلیسی: Mercury)؛ ماه (پامیا: Māh؛ عربی: قَمَر؛ آلمانی: Mond؛ انگلیسی: Moon). — نام دوازده برج چنین است: بره (پامیا: Warrag؛ عربی: حَمَل؛ آلمانی: Widder؛ انگلیسی: Aries)؛ گاو (پامیا: Gāw؛ عربی: ثور؛ آلمانی: Stier؛ انگلیسی: Taurus)؛ دو پیکر/ دو کودک برپای ایستاده (پامیا: dō-pahikar؛ عربی: جَوْزا؛ آلمانی: Zwillinge؛ انگلیسی: Gemini)؛ خرچنگ (پامیا: Karzang؛ عربی: سَرطان؛ آلمانی: Krebs؛ انگلیسی: Cancer)؛ شیر (پامیا: Šagr؛ عربی: اسد؛ آلمانی: Löwe؛ انگلیسی: Leo)؛ خوشه/ جوان زن/ دوشیزه با خوشه (پامیا: Hōšag, Dōšizag؛ عربی: سنبله/ عذراء؛ آلمانی: Jungfrau؛ انگلیسی: Spica, Virgo)؛ ترازو (پامیا: Tarāzūg؛ عربی: میزان؛ آلمانی: Waage؛ انگلیسی: Libra)؛ گَزْدَم (کژدم) (پامیا: Gazdum؛ عربی: عَقرب؛ آلمانی: Skorpion؛ انگلیسی: Scorpio)؛ نیم اسب/ تیرانداز (پامیا: Tištar؛ عربی: قوس/ رامی؛ آلمانی: Schütze؛ انگلیسی: Sagittarius)؛ بَز/ بُزک/ بَهِی (پامیا: Wahīg؛ عربی: جدی؛ آلمانی: Steinbock؛ انگلیسی: Capricorn)؛ دول/ ریزنده آب (پامیا: Dōl؛ عربی: دَلو/ دالی/ ساکب الماء؛ آلمانی: Wassermann؛ انگلیسی: Aquarius)؛ ماهی/ دو ماهی (پامیا: Māhīg؛ عربی: حوت؛ آلمانی: Fisch؛ انگلیسی: Pisces).

[ب ۴۵-۴۹] فَلَک هریک از طبقات هفتگانه یا نُه گانه سپهر است. — «پیوسته شدن کار» یعنی «به سامان رسیدن و نظم یافتن کار». — می گوید: پس از آنکه هفت طبقه آسمان به یکدیگر متصل شدند و این کار به سامان و انجام

دیباجه ۲۳

رسید، آن‌گاه حرکت آسمان آغاز شد، (و از این حرکت) کوه و دشت و دریا و راغ (پامیا: rāg) «هامون، مرغزار» پدید آمد، زمین مانند چراغی فروزان نور گرفت، کوه‌ها سر برافراختند و چشمه‌ها جوشیدند و گیاهان رویدند. در ترتیب آفرینش، خاک/ زمین در بالا قرار نداشت و تیره بود (< ب ۳۷)، روشنی خود را (< ب ۴۶) از آنجا گرفت که ستاره در آسمان دست به کاری حیرت‌انگیز زد و پرتو خود را نثار زمین نمود و آن را روشن ساخت.

[ب ۵۰] خواست این است که بخار (که از آتش بر روی زمین بسته شده بود)، به بالا صعود کرد و ابر بست و باران آمد و خورشید (به اعتقاد کهن) به دور زمین گردید.

[ب ۵۱] «سر به زیر آمدن» یعنی «مقهور و مطیع شدن» در مقابل «زیر خویش آوردن» و «سر زیر نیامدن» در بیت‌های ۵۳ و ۵۴. — حرف اضافه زدر بیان سبب است. — می‌گوید: (سپس) چند گونه درخت و گیاه روید و مُقَدَّر چنین بود که آنها مطیع (جانداران) باشند.

[ب ۵۲-۵۹] می‌گوید: تنها نیروی گیاه رویش به بالاست و گیاه مانند جانور از پویش بی‌نصیب است. سپس چون جانوران آفریده شدند بر گیاهان چیره گردیدند و خود مانند گیاه مقهور آفریده دیگری نشدند و این پدیده‌ای است که باید بدان بسیار اندیشید. و اما هدف جانور از زندگی خور و خواب و آرام و کام است، نه زبان سخن گفتن دارد و نه جوینده خرد است (بی‌خرد است)، بلکه کارش پروردن خود از هر خس و خاری است. و چون از نیک و بد نتیجه اعمال خود بی‌خبر است (چون هدف زندگی او جز از برآوردن نیازهای اولیّه، خور و خواب و تولید نسل، تجاوز نمی‌کند)، از این رو

خداوند از او انتظار اجرای فرمان ندارد (به سخن دیگر، خداوند آنها را برای همان کار آفریده است که انجام می‌دهند). از آنجا که خداوند دانا هم توانا بود و هم دادگر، در کار آفرینش، هنر خود را تمام‌وکمال نشان داد. ولی عاقبت کار جهان از هر کس به‌کلی پنهان است. — توضیح چند واژه: در بیت ۵۴ *سخت* (پامیا، مانوی، پارتی: *saxt*) قید تأکید است، به معنی «بسیار، به‌دقت». — در بیت ۵۵ *کام* (پامیا، مانوی، پارتی: *kām*؛ پامیا، مانوی: *kāmag* «کامه») در اینجا یعنی «لذت و شهوت (جسمی)، جماع». — در بیت ۵۶ *خاشه* یعنی «خار و خاشاک». — در بیت ۵۸ *ازیرا* (پامیا: *ēd rāy čē* «زیرا چون») یعنی «زیرا، بدین سبب». — *هنر* (پامیا، مانوی، پارتی: *hunar*) در اینجا یعنی «توانایی، دانایی و کاردانی». — در بیت ۵۹ «آشکار و نهان» یک ترکیب عطفی تباینی است، با فعل منفی به معنی «اصلاً، ابداً، به‌هیچ‌روی» (< ب ۳۰). — در برخی متون دیگر، از جمله در *کرشاسپنامه* و ویس و رامین در توصیف مراتب آفرینش نخست و پیش از گیاه از معدنی و کانی نام رفته است (< یاشاه یکم، ص ۱۲-۱۳). — آنچه شاعر گفته و نیز در متون دیگر درباره جهان‌شناسی و چگونگی آفرینش نوشته‌اند، شباهتی ظاهری دارد به بحث فیزیک نوین درباره انفجار اولیه، یعنی انفجار ماده در آغاز پیدایش کیهان (آلمانی: *Urknall*؛ انگلیسی: *Big Bang*). در سال‌های اخیر برخی از ایرانیان به‌ویژه در رسانه‌های خارجی این عقیده را رواج داده‌اند که فردوسی نه تنها از آن انفجار اولیه آگاه بوده، بلکه به وجود خدا و روز رستاخیز باور نداشته است. حال آنکه شاعر نه تنها کتابش را با نام خداوند آغاز می‌کند (و نیز به پایان می‌برد)، بلکه آفرینش «چیز» از «ناچیز»

دیباجه ۲۵

را کار خداوند و دلیل دانایی و توانایی او می‌داند (< ب ۳۵، ۵۸) و دربارهٔ روز رستاخیز نیز سپس تر سخن گفته است. همچنین شنیده می‌شود که کسانی می‌گویند چون در شاهنامه خداوند به معنی «صاحب» نیز به کار رفته، پس در بیت نخستین کتاب نیز به همین معناست؛ یعنی در آنجا خواست شاعر از «خداوند جان و خرد» یعنی «صاحب جان و خرد» که انسان باشد. پس شاعر کتاب خود را نه به نام خدا، بلکه به نام انسان آغاز کرده است. نگارنده امیدوار است که خوانندگان شاهنامه خود به یافگی این گونه سخنان امروزی که هدف آنها بیشتر تبلیغات سیاسی و ضدّ دین است، پی برده باشند. البته شاعر در همین دیباجه به فلسفهٔ دهری نیز اشاره می‌کند (< ب ۶۷-۷۳).

[ب ۶۰] که (پامیا، مانوی، پارتی: kē) در اینجا یعنی «چون، اگر» (< واها، ش ۵) و «کزین بگذری» یعنی «چون از آنچه رفت، گذر کنی < پس از رویدادهای بالا (مرجع ضمیر اشارهٔ این موضوع بیت‌های پیشین است)». — سراسر (قید) «تماماً، پاک». — «بندها را کلید شدن» یعنی «مشکلات را گشودن < هدف آفرینش که انسان است روشن شدن».

[ب ۶۱] راست (پامیا، مانوی: rāst؛ پارتی: rāšt) در اینجا قید تأکید است، به معنی «بهراستی، عیناً» (می‌توان با توجه به تشبیه آدمی به سرو آن را به معنی «مستقیم» نیز گرفت، ولی لطفی ندارد). — حرف اضافهٔ به (پامیا، مانوی، پارتی: pad؛ در شاهنامه در پیش از واکه: بد/ بدّ/ پد/ پدّ؛ دربارهٔ آن < یاها، یکم، ص ۱۰۲-۱۰۳، ب ۴۳۴) در اینجا در بیان سبب است. — «سر بر شدن» یعنی «سرافراز شدن». — کاربند (صفت) «کاربندنده، عمل‌کننده». — می‌گوید: آدمی به سبب گفتار نیک و کاربندندهٔ خرد چون سرو بلند سرافراز گردید.

— شاید نیز بتوان «خردکاربند» را یک ترکیب واحد گرفت.

[ب ۶۲] رای (مانوی: rāy؛ پارتی: rād) در اینجا «اندیشه؛ تدبیر». — مَر... را نشانهٔ مفعول بایی (باواسطه/ بامیانجی/ غیرصریح/ غیرمستقیم) و می‌توان در اینجا آن را به «از» برگرداند: دد و دام از او فرمان می‌برند. واژک «مَر» از ویژگی‌های فارسی سدهٔ چهارم است و در شاهنامه در سخن دقیقی به نسبت بیشتر به کار رفته است. این واژک بیشتر در جلوی مفعول بایی و رایی (گاه با حذف را) و گهگاه در جلوی فاعل می‌آید (< یکم ۱۷۷/۲۸). — دد (پامیا، مانوی، پارتی: dad) «جانور درنده و وحشی». — دام (پامیا: dām) «جانور اهلی و بی‌آزار».

[ب ۶۳] یکی (قید شمار/ مقدار) «یک بار» که به نیاز قافیه در جای خود نیست: یک بار با به کار بستن خرد خود دقت کن که معنی انسان (هدف از آفرینش او و تفاوت او با دیگر آفریده‌ها) چیست.

[ب ۶۴] مگر (حرف اضافهٔ مرگب = مه اگر؛ پامیا: ma agar؛ مانوی، پارتی: mā agar) می‌توان در اینجا آن را هم قید استثنا گرفت «آلا، جز اینکه» و هم واژک/ ادات پرسش «آیا»، ولی پیشنهاد نخستین نزدیک‌تر است. — مَرْدُمِش (= مردم + یش، پسوند سازندهٔ اسم مصدر (پامیا: -išn؛ مانوی: -yšn؛ فارسی: یشن، یشت، یش) که غالباً به بُن مضارع بسته می‌شود و در اینجا به اسم جمع بسته شده است) به معنی «مردمی، مردمیت، انسانیت، در شمار و نوع انسان بودن». — خیره در اینجا «بیهوده». — مرجع ضمیر اشارهٔ این ناگفته ولی مفروض است، یعنی اشاره دارد به «پیکر و جسم فرسودنی و این جهانی». — می‌گوید: (به هدف از آفرینش مردم توجه کن) آلا اینکه به

دیباجه ۲۷

معنویت و انسانیت و زندگی آن جهانی اعتقاد نداشته باشی و جز همین جسم فرسودنی و زندگی این جهانی و حیوانی «خور و خواب و خشم و شهوت» نشان دیگری نبینی و نشناسی. اسدی: یکی دیدنی روی و فرسودنی + نهان دیگر و جاودان بودنی (کرشاسپنامه ۱۵/۱۰).

[ب ۶۵] شناسه ناپیوسته دوم کس مفرد تو (پامیا، مانوی، پارتی: tō) در اینجا و مواردی همسان (< ب ۶۶) اشاره به عام دارد «تو نوعی». — (برآوردن کسی را) یعنی «برکشیدن و برگزیدن او را»: از دو جهان، آدمی را برگزیده‌اند (مقصود از دو گیتی انسان است) و او را به چند واسطه پرورش داده‌اند.

[ب ۶۶] درباره پیرایش و تفسیر مصراع نخستین این بیت اتفاق نظر نیست (< گزارش میراث ۵/۱۳۹۵، ص ۱۵-۱۹). به گمان نگارنده شمار در اینجا یعنی «بازخواست، مؤاخذه، داوری (روز قیامت)» (< یکم ۲۰۶/۳۷؛ ۱۲۷۱/۱۴۵؛ ۹۲/۱۹۵) و نیز نظامی گوید: گر ندهی داد من ای شهریار + با تو رود روز شمار این شمار (منخن الاسرار ۱۲/۱۱۲). — فیکرت به معنی «اندیشه، تفکر» در اینجا به جای خرد (که نخستین آفریده یزدان است) به کار رفته است. در بیت پیشین آمده است که آدمی به چندین میانجی پروریده شد که عبارت‌اند از آفرینش چهار عنصر تا آفرینش جانور که همه مقدمات آفرینش انسان‌اند، چون انسان هدف آفرینش است. اکنون به آغاز و انجام جریان آفرینش اشاره می‌کند که در آغاز خرد بود و در پایان بازخواست است. چون به جانور خرد نداده‌اند، او مسئولیتی نیز ندارد و از او بازخواستی نیز نخواهند کرد (< ب ۵۳-۵۷). ولی چون به انسان خرد داده‌اند، پس او مسئول کرده‌های خویش است و در پایان او شمار و بازخواست است. از این رو او نباید در این جهان،

زمان را به بیهودگی و خور و خواب و بازی و لهو و لعب بگذرانند. — در مصراع دوم مَر... را نشان مفعول رایبی (بی واسطه/ بی میانجی/ صریح/ مستقیم) است (نیز < یاشا، یکم، ص ۱۴-۱۵، ب ۶۶).

[ب ۶۷-۷۳] شاعر در این بیت‌ها به نظریه دیگری درباره آفرینش می‌پردازد که آن را فلسفه دهری می‌نامند که در آن زمان دیرینه/ قدیم و همه چیز زاده آن است. در این فلسفه وجود خداوند انکار می‌گردد و از این رو آن را فلسفه إلحادی می‌نامند. در اینجا قدیم بودن زمان (دیرند، پامیا: dērand؛ مانوی: dērend) همان اعتقاد به زمان بی‌کرانه (zamān-i akanārag) در زُروانیسم است. فردوسی مأخذ خود را نظر دانا (< ب ۶۷) نامیده است که محتملاً فیلسوف خاصی را در نظر دارد. ولی او در همان‌جا کلّ بحث را مربوط به «راز جهان آفرین» می‌داند که ما را از آن خبری نیست. — به گمان نگارنده آنچه شاعر در بیت‌های ۶۷-۸۷ گفته است در نگارش نخستین کتاب بوده و سپس آن را حذف کرده و از این رو در برخی از دستنویس‌ها نیامده و یا در حاشیه کتاب آمده است (< یاشا، یکم، ص ۱۵-۱۶). — در بیت ۷۱ نهار یعنی «کاهش». — بد و نیک یک ترکیب عطفی تباینی است، به معنی «هرچه هست». — در بیت ۷۲ اصل کیهان را از آتش (یا قوت سرخ) می‌داند و اهمّیت عناصر آب و باد و خاک را نمی‌پذیرد. — بنا بر آنچه رفت، در دیباجه شاهنامه از دو جهان‌شناسی سخن رفته است. در اسطوره نخستین، خداوند دیرینه/ قدیم و زمان و مکان نوپدید/ حادث و اصل جهان از چهار عنصر شکل گرفته است. این نظریه با تفاوت‌هایی همان است که نزد پیروان افلاطون (۴۲۸-۳۴۸ پیش از میلاد) و هرمس (سده دوم میلادی) و بیشتر

فیلسوفان مسیحی و اسلامی رواج داشت. در اسطوره دوم زمان دیرینه است و این فلسفه دهری‌گری به باورداشت‌های زُروانی نزدیک است (نیز <جهان‌شناسی شاهنامه>، ایران‌شناسی، ۱/۱۳۷۰، ص ۵۵-۷۰). — آفرینش به پیروی از باورداشت‌های کهن ایرانی دارای یک دوره دوازده‌هزارساله است که خود به چهار دوره سه‌هزارساله تقسیم می‌گردد. دوره نخستین جهان مینوی/روحانی و سه دوره بعدی جهان گیتی/مادی است. در جهان مینوی نخست، زمان و مکان و گوهر/ماده و جنبش/حرکت نیست. این جهان به دو بخش تاریکی و روشنایی تقسیم می‌شود که نخستین، جایگاه اورمزد و دومین، جایگاه اهریمن است. سپس اورمزد امشاسپندان را می‌آفریند و اهریمن کماریگان را. پس از پیروزی اورمزد بر اهریمن در پایان جهان مینوی و افتادن اهریمن به بیهوشی، اورمزد جهان گیتی/مادی را می‌آفریند. نخست زمانِ کرانه‌مند را از زمانِ بی‌کرانه و سپس به ترتیب آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و مردم را. — در باورداشت زُروانی، نخست زُروان، خدای زمانِ بی‌کرانه قرار گرفته است که از او برادران دوقلو، اورمزد و اهریمن، زاده می‌گردند (<بندهشن، فصل یکم به بعد؛ هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژ. آموزگار — ا. تفضلی، تهران ۱۳۶۸، ص ۲۷ به جلو؛ آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، تهران ۱۳۷۴، ص ۱۳ به جلو). — در اساطیر یونانی دو اسطوره درباره آفرینش هست. یکی از شاعر یونانی هزیود (از سده ششم پ م). او در بحث خدانشناسی خود بر این است که جهان از ناچیز/عدم پدید نگشته، بلکه از آغاز/ازل گوهر/ماده بود، ولی شکل و نظم نداشت. سپس از این هرج و مرج/بی‌نظمی (chaos) خدایان پدید آمدند، از جمله خدای زمین، نخست به

شکل خاکی و سپس به شکل انسانی. پس از آن جهان اهریمنی، عشق، تاریکی و شب پدید آمد. از آمیزش شب و تاریکی، روز و هوا پدید آمد. بیشتر خدایان و نیز دریا و کوه و آسمان زاده زمین‌اند. — اسطوره دیگر در مجموعه اشعار کیهان‌شناسی — خداشناسی به نام Orphika است که نام خود را از گوسانی به نام اُرفئوس گرفته است و مهم‌ترین بخش آن از سده هفتم/ ششم پیش از میلاد است. بر طبق این اسطوره در آغاز زمان است که از آن اثیر/ هوا، زمین و بی‌نظمی پدید می‌آید. زمان تخم/ خایه‌ای در اثیر پدید می‌آورد و از آن تخم «آفریننده همه چیزها» (Phanes) بیرون می‌آید. او سپس فرمانروایی را به دختر و زن خود، شب، می‌سپارد و شب فرمانروایی را به پسر خود، آسمان/ زئوس، واگذار می‌کند. زئوس فانِس را می‌بلعد و جهان را از نو می‌آفریند.

[ب ۷۴-۸۷] این بیت‌ها در توصیف خورشید و ماه است. در بیت ۷۴ خواست از «گوهرِ دل‌فروز» خورشید است. — در بیت ۷۶ پسوند - آ در پیراهنا و روشنا الف اطلاق است که از ویژگی‌های فارسی سده چهارم تا زمان جوانی شاعر است. — در بیت ۷۸ مَر ... را (< ب ۶۶). — زاستر کوتاه‌شده زانسوتر است. — در بیت ۷۹ آیا (عربی) حرف نداست «الا، یا». شاعر در این بیت به حدیثِ نفس می‌پردازد، ولی روشن نیست که خطاب او با چه کسی است. — در بیت ۸۰ چراغ (پامیا: čirāg; مانوی: čarāh; پارتی: čarāg) کنایه از ماه است (از آنجا که در شعر فارسی بسیاری از استعارات در اثر کاررفتِ زیاد تازگی و پیچیدگی خود را از دست داده و در واقع جزو واژگان شعر تغزلی و حماسی درآمده‌اند، نگارنده اصطلاح استعاره را در

دبیاجه ۳۱

این تألیف به ندرت به کار برده و به جای آن کنایه نوشته است). — مَر... را <
ب ۶۲. — بسیج (سُغدی: -patsēc*) قید است، به معنی «آماده؛ آراسته». —
مضمون مصراع دوم بیت ۸۰ در واقع یک جمله میان‌فزود/ معترضه است
که شاعر برای پُر کردن خانهٔ بیت در اندرز گفته است و صفت بُد (پامیا،
مانوی، پارتی: wad) در اینجا به جای بدی (اسم معنی) «زشتی، ناپسندی»
به کار رفته است. — در بیت ۸۱ مرجع شناسهٔ پیوستهٔ -ش زمین است که نام
برده نشده است. — دربارهٔ پسوند -آ در بیمایدا و نمایدا < ب ۷۶. — مضمون
بیت ۸۱ اشاره دارد به سی روز گردش ماه به دور زمین و دو شب محاق ماه.
— در بیت ۸۳ هم اندرزمان یعنی «فوراً، در دم». — در بیت ۸۷ نهاد یعنی
«روش، رسم و آیین» (نیز < یاشا، یکم، ص ۱۷).

[ب ۸۸] سرانجام یعنی «عاقبت» و در اینجا می‌تواند در رابطه با آن جهان نیز به
کار رفته باشد. — «گزین یافتنِ کاری بر کاری دیگر» یعنی «رجحان دادن آن
بر این» و در اینجا «دست زدن به کاری که با راه رستگاری سازگار و
هماهنگ و همسو نباشد».

[ب ۸۹] خَوَد (پامیا، مانوی، پارتی: xwad) ضمیر مشترک، در اینجا قید تأکید
است، با فعل مثبت به معنی «به‌راستی، آری، به‌یقین».

[ب ۹۰] «دانشِ دین» یعنی «دین‌شناسی، الهیات». برای گواه‌های دیگر < یاشا،
یکم، ص ۱۷-۱۸. — دُرُست در اینجا قید تأکید است، به معنی «به‌درستی،
به‌تحقیق، واقعاً». — می‌گوید: آنچه بی‌تردید سبب نجات توست، شناخت
دین است و بر توست که (با این شناخت) راه رستگاری خود را بیابی!

[ب ۹۱] نَزُند (سُغدی: nznt) در اینجا «اندوهگین، افسرده». — همان قید تأکید

است، به معنی «همچنین». — تن (پامیا، مانوی، پارتی: tan) هم می‌تواند به معنی «بدن، جسم» به کار رفته باشد و هم به معنی «کس، شخص» و گویا پیشنهاد دوم بهتر است. — مُسْتَمَنْد (مُند (پامیا: mustōmand) «درمانده».

[ب ۹۳] بُن مضارع فعل بودن برای فارسی کهن محتملاً بُو است و نه بُو (پامیا: būdan, baw؛ مانوی، پارتی: -būdan, baw).

[ب ۹۴] در پیغامبر حرف م در بُرش / تقطیع حذف می‌شود. گویا در زمان شاعر پیغامبر / پیامبر هنوز به گونهٔ پیغمبر / پیمبر کوتاه نشده بود.

[ب ۹۵] خداوند در اینجا در هر دو مصراع یعنی «صاحب، دارنده» که خواست پیامبر اسلام ص باشد. — تَنْزِيل «قرآن» (که بر پیامبر نازل شده است). — وَحِي «پیام خدا بر پیامبر». — «امر و نَهی» یعنی «دستور به دست زدن و نزدن (به کاری در شریعت به وسیلهٔ پیامبر)». — دربارهٔ قافیه ساختن وحی با نهی < یاشا، یکم، ص ۱۸، ب ۹۵.

[ب ۹۶] مصراع نخستین برگردان این حدیث است: انا مدينة العلم و علی بابها. در چاپ‌های دیگر این برگردان چنین آمده است: «که من شهر علمم علیم درست» که به اصل حدیث کمی نزدیک‌تر، ولی اصالت با متن ماست: ۱. در شاهنامه واژه تازی علم در جای دیگری به کار رفته است؛ ۲. واژه شهر بیشتر به معنی «کشور، اقلیم» است، ولی شارسران تنها به معنی «مدینه» است (البته شار خود اشباع شهر است)؛ ۳. متن ما نویسنش کهن‌تر و دشوارتر است. یعنی گمان نمی‌رود که کاتبی در دستنویس اساس خود نویسنش دیگر را داشته بوده، ولی آن را به گونه‌ای که در متن ماست دگرگون کرده باشد، بلکه خلاف آن محتمل‌تر است؛ ۴. این نویسنش کهن‌تر در

دییاجه ۳۳

کهن‌ترین و معتبرترین دستنویس موجود ما، یعنی در دستنویس فلورانس ۶۱۴ آمده است؛ ۵. نویسنده دستنویس فلورانس را دو دستنویس دیگر، دستنویس بی‌تاریخ سن ژوزف (بیروت) و لندن ۸۹۱ تأیید می‌کنند و این سه دستنویس با یکدیگر نیز خویشاوند نیستند.

[ب ۹۷] رای در اینجا یعنی «خواست، اراده؛ نظر، قصد».

[ب ۹۸] خواست از خردمند «خداوند» است. — نهادن (پامیا: nihādan, nih-)

یعنی «ایجاد و بنیاد کردن، پدید آوردن، آفریدن». — چو در اینجا واژک/ادات ماندگی / تشبیه است. — موج در اینجا کنایه از «ادیان جهان» و شاید تنها «مذاهب و فرقه اسلامی (<ب ۹۹)» است. — تندباد در اینجا کنایه است از «اختلاف آرای پیروان ادیان و مذاهب و فرقه».

[ب ۹۹] چو در اینجا پیش از عدد در بیان «تقریب» است. — «هفتاد گشتی»

اشاره دارد به حدیث «... و انّ اُمَّتی ستفرق بعدی علی ثلاث و سبعین فرقة، فرقة منها ناجیه و اثنتان و سبعون فی النار (... و امت من پس من هفتاد و سه شاخه شوند، یک شاخه از آنها رهایی خواهد یافت و هفتاد و دو دیگر به دوزخ روانه گردند)». فرودسی «هفتاد و سه» را به تقریب «چو هفتاد» گفته است. — «بادبان برافراختن» در اینجا کنایه است از «خود را نمایاندن و تبلیغ آرا و راه و آیین خویش در پیروز گشتن بر یکدیگر».

[ب ۱۰۰] در شاهنامه «چشم خروس» بارها نماد زیبایی و روشنایی و آراستگی

توصیف شده است که گویا از تقدّس این پرنده در آیین زردشت سرچشمه گرفته است که با آواز خود در سپیده‌دم دیو تاریکی و خواب را می‌راند.

[ب ۱۰۱] وصی لقب علی^ع است.

[ب ۱۰۲-۱۰۴] این بیت‌ها بی‌چون و چرا دلیل بر تشیع فردوسی است (درباره برخی جزئیات < یاشا، یکم، ص ۲۰-۲۱).

[ب ۱۰۵] خواست از «نیک‌پی‌همرهان» گویا «همکیشان، هم‌مذهبان، اهل تشیع» است.

[ب ۱۰۶] هم‌نورد یعنی «همراه». این نویسی تنها در دستنویس آکسفورد ۸۵۲ آمده است. دستنویس‌های دیگر هم‌نبرد دارند که در اینجا معنی درستی ندارد.

[ب ۱۰۸] بر گونه کوتاه «بار» است، به معنی «میوه، ثمر». — زُفتن (پامیا، مانوی، پارتی: rōb) در اینجا به معنی «گرد کردن < چیندن» است.

[ب ۱۰۹] «درختِ برومند» یعنی «درخت باردار و ثمر‌آور» که کنایه از دانش است. — که در بیان سبب است «زیرا که». — حرف اضافه از به جای را در حالت مفعول بایی به کار رفته است. — برشدن «بالا رفتن». — پای بودن «توان و امکان داشتن». — می‌گوید: اگر بر درخت بارمند دانش جایی نیابم، زیرا که بالا رفتن (از این درخت) را در خود مایه و استطاعتی نمی‌بینم.

[ب ۱۱۰] بر «کنار». — «سروِ سایه‌فگن» کنایه از همان «درختِ دانش» است و در جای دیگر کنایه از «حامی، پشتیبان، پناه‌دهنده» آمده است (< یکم ۱۴۵/۵۶؛ دوم ۲۴/۴۰۶). — مضمون بیت‌های ۱۰۸-۱۱۱ پیش از فردوسی در سخن ابن مقفع نیز آمده است (< یاشا، یکم، ص ۲۱، ب ۱۰۸-۱۱۱).

[ب ۱۱۲] خواست از شهریار ابومنصور محمد بن عبدالرزاق (مقتول در ۳۵۰ق/۶۵۱م) والی طوس و بانی شاهنامه ابومنصوری است. این کتاب در محرم سال ۳۴۶ق/ آوریل ۹۵۷م در طوس به پایان رسید و تنها مأخذ

دییاجه ۳۵

شاهنامه فردوسی گشت. از ابومنصور با القاب «پهلوانِ دهقان‌نژاد» (< ب ۱۱۷)، «سپهبد» (< ب ۱۲۴)، «پهلوان» (< دوم ۳۹۲۰/۷۷۶) نیز نام رفته است (درباره او < فردوسی و شاهنامه‌سرایی، ص ۱۰۹-۱۱۵). — ماندن در اینجا «گذاردن، بر جای نهادن، باقی گذاشتن».

[ب ۱۱۳] مرجع ضمیر این «نامورنامه شهریار» در بیت پیشین است. — روشن (پامیا: rawišn) اسم معنی / اسم مصدر از رفتن، به معنی «روشن، راه و آیین» و «یکسان‌روشنِ زمانه» یعنی «آیین و رسم و راه همیشگی روزگار (که جز دروغ و افسانه چیزی نیست)»: تو (تو نوعی، تو خواننده) مطالب این کتاب نامور را مانند آیین همیشگی روزگار، دروغ و افسانه مگیر!

[ب ۱۱۴] رمز «کنایه، اشاره، نماد»: مطالب این کتاب، از درستی بخشی از آن که با موازین خرد سازگار است بگذریم، بقیه نیز (دروغ نیست، بلکه) مطالبی به کنایه گفته شده (و نمادی است که اشاره به معانی پوشیده دارد).

[ب ۱۱۵] نامه (پامیا، مانوی: nāmag) در اینجا و بسیار جاهای دیگر به معنی «کتاب» است و در اینجا خواست *خدا/ینامه* (پامیا: xwadāy-nāmag) است که مأخذ اصلی شاهنامه ابومنصوری بود (< «از شاهنامه تا خداینامه»، جای پای سال‌ها، ص ۲۷-۱۸۶؛ فردوسی و شاهنامه‌سرایی، ص ۳۷-۵۱).

[ب ۱۱۶] اشاره به این دارد که مترجمان یک نسخه واحد از خداینامه در اختیار نداشتند که این خود به پُربُریگ بودن آن کتاب اشاره دارد. — بهره (پامیا، مانوی: bahr(ag)) «بخش، قسمت». — مضمون مصراع دوم کمابیش بازگفتِ مضمون مصراع نخستین است.

[ب ۱۱۷] راد (پامیا، مانوی، پارتی: rād) «کریم، سخی، بخشنده؛ جوانمرد».

[ب ۱۱۸] نُخُست (پامیا، مانوی: naxust؛ پارتی: naxwišt) «آغازین، نخستین < کهن، قدیم». — سَخُن در اینجا یعنی «رویداد، واقعه، حادثه» و «گذشته‌سَخُن‌ها» یعنی «رویدادهای گذشته، تاریخ باستان». — هَمَه (پامیا، مانوی، پارتی: hamāg) در اینجا قید تأکید است، به معنی «سراسر، یکسر». — بازجُستن «پژوهیدن، پی گرفتن، طلب کردن، خواستار شدن». — به تعبیر نگارنده نمی‌گوید: مجموع رویدادهای گذشته را خواستار شد، بلکه می‌گوید: رویدادهای گذشته را مُصَرّاً خواستار شد.

[ب ۱۱۹] که در اینجا یعنی «تا، تا که». — فعل ماضی در وجه اخباری (کرد) به جای مضارع (کُند) آمده است.

[ب ۱۲۱] که در مصراع نخستین که بیانی است، در شرح و توضیح. — دربارهٔ حرف اضافهٔ بَد < ب ۶۱. — که در مصراع دوم که موصول است در پیوستن دو بخش یک جمله. — ایدون (پامیا: ēdōn؛ مانوی: ēda'ōn) «اینچنین، این‌گونه». — «گیتی را خوار بگذاشتن به دیگران» کنایه است از «بی‌اعتبار گرفتن جهان» و از این رو به‌آسانی از داشتن آن درگذشتن و آن را به دیگران واگذار کردن و رفتن.

[ب ۱۲۲] یکی از ویژگی‌های فارسی کهن و شاهنامه کاربرد حرف اضافهٔ مضاعف است که گویا کاربرد تأکید داشته بوده باشد، مانند: بر...بر؛ به...بر؛ به...اندرا اندرون؛ ... — گُنداوری «سپهسالاری، سروری، کیاست و کیانی». خوانش و ریشهٔ این واژه روشن نیست. یا: گُندا «دانا؛ دلیر» (پامیا: kundāg) + — وَر «دارنده» (پسوند اتّصاف؛ پامیا: -tūr)؛ یا: گُند (پامیا: gund؛ معرّب: جُند) + — آور «دارنده» (پسوند اتّصاف)، کلاً به معنی

دیباجه ۳۷

«سپهسالار < دلیر < مغرور» (نیز < واج‌شناسی، ش ۱۰۸۶). محتملاً دو واژه جداگانه‌اند که در خط فارسی به یک شکل درآمده‌اند. در بیت ۱۲۲ واژه دوم محتمل تر است.

[ب ۱۲۳] یکایک (ترکیب تکراری با الف میانوند) در اینجا قید ترتیب و توالی است: بزرگان سرگذشت شاهان و تاریخ جهان را یک‌به‌یک نزد پهلوان دهقان‌نژاد/ ابومنصور گفتند (و نه: مهان یکی پس از دیگری سرگذشت...).

[ب ۱۲۴] «بُن افگندن چیزی/ کاری را» یعنی «اساس و طرح آن را ریختن».

[ب ۱۲۶] دفتر به زیر یا به زبر یکم (پامیا: daftar؛ از یونانی: diphtéra) در اصل به معنی «پوست دباغی‌شده، چرم» و در اینجا خواست شاهنامه ابومنصوری است. — خواننده کسانی بودند که در مجالس از کتابی می‌خواندند و آنها را دفترخوان و شاهنامه‌خوان می‌گفتند. آنها را نباید با نقّالان و گوسان‌ها یکی گرفت (< یاشا، یکم، ص ۲۳، ب ۱۲۶).

[ب ۱۲۸] گشاده‌زوان یعنی «سخنور، فصیح» و خواست از این جوان سخنور دقیقی است که او نخست به نظم شاهنامه دست یازید و هزار بیتی از آغاز پادشاهی گشتاسپ سرود، ولی به دست غلام خود کشته شد، تا اینکه کار ناتمام او را فردوسی به پایان رسانید.

[ب ۱۲۹] انجمن «مردم، قوم، ملت» (< ب ۱۵۵).

[ب ۱۳۰] حرف اضافه را (پامیا: rād؛ مانوی: rāy؛ پارتی: rād) در اینجا نشانهٔ مفعول بابی است، در بیان تعلق و اختصاص، به معنی «بر، به، برای» (نیز < ب ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۹۹). — خوی (پامیا: xōg) در اینجا به معنی «عادت»: به جوانی او عادت زشت پیوسته بود.